

یوحنا باب ۸

زنی که در هنگام زنا گرفته شد

۱۱ اما عیسی به کوه زیتون رفت ۲ و صبح زود باز به معبد بزرگ آمد و همه مردم به دور او جمع شدند و او نشست و به تعلیم دادن آنها مشغول شد. ۳ در این وقت علما و فریسیان زنی را که در هنگام عمل زنا گرفته بودند نزد او آوردند و در وسط برپا داشتند ۴ آنان به او گفتند: «ای استاد، این زن را در هنگام عمل زنا گرفته ایم. ۵ موسی در تورات به ما دستور داده است که چنین زنهایی باید سنگسار شوند. اما تو در این باره چه می‌گویی؟» ۶ آنان از روی امتحان این را گفتند تا دلیلی برای اتهام او پیدا کنند. اما عیسی سر بزیر افکند و با انگشت خود روی زمین می‌نوشت. ۷ ولی چون آنان با اصرار به سؤال خود ادامه دادند، عیسی سر خود را بلند کرد و گفت: «آن کسی که در میان شما بی‌گناه است سنگ اول را به او بزند.» ۸ عیسی باز سر خود را بزیر افکند و بر زمین می‌نوشت. ۹ وقتی آنها این را شنیدند، از پیران شروع کرده یک به یک بیرون رفتند و عیسی تنها با آن زن که در وسط ایستاده بود، باقی ماند. ۱۰ عیسی سر خود را بلند کرد و به آن زن گفت: «آنها کجا رفتند؟ کسی تو را محکوم نکرد؟»

۱۱ زن گفت: «هیچ‌کس ای آقا.» عیسی گفت: «من هم تو را محکوم نمی‌کنم، برو و دیگر گناه نکن.»

عیسی نور جهان است

۱۲ عیسی باز به مردم گفت: «من نور جهان هستم، کسی که از من پیروی کند در تاریکی سرگردان نخواهد شد، بلکه نور حیات را خواهد داشت.»

۱۳ فریسیان به او گفتند: «تو درباره خودت شهادت می‌دهی پس شهادت تو اعتباری ندارد.»

۱۴ عیسی در پاسخ گفت: «من حتی اگر بر خود شهادت بدهم، شهادتم معتبر است، زیرا من می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم ولی شما نمی‌دانید که من از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم. ۱۵ شما از نظر انسانی قضاوت می‌کنید، ولی من درباره هیچ‌کس چنین قضاوت نمی‌کنم. ۱۶ اگر قضاوت هم بکنم قضاوت من درست است، چون در این کار تنها نیستم، بلکه پدری که مرا فرستاد نیز با من است. ۱۷ در شریعت شما هم نوشته شده است، که گواهی دو شاهد معتبر است: ۱۸ یکی خود من هستم که بر خود شهادت می‌دهم و شاهد دیگر، پدری است که مرا فرستاد.»

۱۹ به او گفتند: «پدر تو کجاست؟» عیسی پاسخ داد: «شما نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا. اگر مرا می‌شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید.»

۲۰ عیسی این سخنان را هنگامی که در بیت‌المال معبد بزرگ تعلیم می‌داد گفت و کسی به طرف او دست دراز نکرد، زیرا وقت او هنوز نرسیده بود.

جایی که من می‌روم شما نمی‌توانید بیایید

۲۱ باز عیسی به ایشان گفت: «من می‌روم و شما به دنبال من خواهید گشت ولی در گناهان خود خواهید مرد و به جایی که من می‌روم نمی‌توانید بیایید.»

۲۲ یهودیان به یکدیگر گفتند: «وقتی می‌گوید جایی که من می‌روم شما نمی‌توانید بیایید، آیا منظور شما این است که او می‌خواهد خودش را بکشد؟»

۲۳ عیسی به آنها گفت: «شما به این عالم پایین تعلق دارید و من از عالم بالا آمده‌ام، شما از این جهان هستید، ولی من از این جهان نیستم. ۲۴ به این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد. اگر ایمان نیاورید که من او هستم، در گناهان خود خواهید مرد.»

۲۵ آنان از او پرسیدند: «تو کیستی؟» عیسی جواب داد: «من همان کسی هستم که از اول هم به شما گفتم. ۲۶ چیزهای زیادی دارم که درباره‌ی شما بگویم و داوری نمایم اما فرستنده‌ی من حق است و من آنچه را که از او شنیده‌ام به جهان اعلام می‌کنم.»

۲۷ آنها نفهمیدند که او درباره‌ی پدر با آنان صحبت می‌کند. ۲۸ به همین دلیل عیسی به آنان گفت: «وقتی شما پسر انسان را از زمین بلند کردید آن وقت خواهید دانست که من او هستم و از خود کاری نمی‌کنم، بلکه همان‌طور که پدر به من تعلیم داده است سخن می‌گویم. ۲۹ فرستنده‌ی من با من است. پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه آنچه او را خشنود می‌سازد به عمل می‌آورم.»

۳۰ در نتیجه‌ی این سخنان بسیاری به او گرویدند.

آزادی و بردگی

۳۱ سپس عیسی به یهودیانی که به او گرویده بودند گفت: «اگر مطابق تعالیم من عمل کنید، در واقع شاگردان من خواهید بود ۳۲ و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»

۳۳ آنها به او جواب دادند: «ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز برده‌ی کسی نبوده‌ایم. مقصود تو از اینکه می‌گویی شما آزاد خواهید شد چیست؟»

۳۴ عیسی به ایشان گفت: «یقین بدانید که هرکسی که گناه می‌کند برده‌ی گناه است ۳۵ و برده همیشه در میان اهل خانه نمی‌ماند ولی پسر همیشه می‌ماند. ۳۶ پس اگر پسر، شما را آزاد سازد واقعاً آزاد خواهید بود. ۳۷ می‌دانم که شما فرزندان ابراهیم هستید. اما چون تعالیم من در دلهای شما جایی ندارد، می‌خواهید مرا بکشید. ۳۸ من درباره‌ی آنچه در حضور پدر دیده‌ام سخن می‌گویم و شما هم آنچه را از پدر خود آموخته‌اید، انجام می‌دهید.»

۳۹ آنها در پاسخ گفتند: «ابراهیم پدر ماست.»

عیسی به آنها گفت: «اگر فرزندان ابراهیم می‌بودید، کارهای او را بجا می‌آوردید، ۴۰ ولی حالا می‌خواهید مرا بکشید، درحالی‌که من همان کسی هستم که حقیقت را آن‌چنان‌که از خدا شنیده‌ام به شما می‌گویم. ابراهیم چنین کاری نکرد. ۴۱ شما کارهای پدر خود را بجا می‌آوردید.»

آنها به او گفتند: «ما حرامزاده نیستیم، ما یک پدر داریم و آن خود خداست.»

۴۲ عیسی به آنها گفت: «اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید؛ زیرا من از جانب خدا آمده‌ام و در بین شما هستم. من خودسرانه نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاد. ۴۳ چرا سخنان مرا نمی‌فهمید؟ برای اینکه طاقت شنیدن چنین سخنانی را ندارید. ۴۴ شما فرزندان پدر خود، ابلیس هستید و آرزوهای پدر خود را به عمل می‌آورید. او از اول قاتل بود و از راستی بی‌خبر است، چون در او هیچ راستی نیست. وقتی دروغ

می‌گوید مطابق سرشت خود رفتار می‌نماید؛ زیرا دروغگو و پدر تمام دروغ‌هاست. ۴۵ اما من چون حقیقت را به شما می‌گویم، به من ایمان نمی‌آورید. ۴۶ کدامیک از شما می‌تواند گناهی به من نسبت دهد؟ پس اگر من حقیقت را می‌گویم، چرا به من ایمان نمی‌آورید؟ ۴۷ کسی که از خدا باشد، به کلام خدا گوش می‌دهد. شما به کلام خدا گوش نمی‌دهید، چون از خدا نیستید.»

عیسی و ابراهیم

۴۸ یهودیان در جواب به او گفتند: «آیا درست نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟»

۴۹ عیسی گفت: «من دیو ندارم، بلکه به پدر خود احترام می‌گذارم ولی شما مرا بی‌حرمت می‌سازید. ۵۰ من طالب جلال خود نیستم، کس دیگری هست که طالب آن است و او قضاوت می‌کند. ۵۱ یقین

بدانید اگر کسی از تعالیم من اطاعت نماید، هرگز نخواهد مرد.»

۵۲ یهودیان به او گفتند: «حالا مطمئن شدیم که تو دیو داری. ابراهیم و همه انبیا مردند ولی تو می‌گویی: هرکه از تعالیم من اطاعت نماید، هرگز نخواهد مرد. ۵۳ آیا تو از پدر ما ابراهیم و همه انبیایی که مرده‌اند بزرگتری؟ فکر می‌کنی که هستی؟»

۵۴ عیسی پاسخ داد: «اگر من خود را آدم بزرگی بدانم این بزرگی ارزشی ندارد، آن پدر من است که مرا بزرگی و جلال می‌بخشد، همان کسی که شما می‌گویید خدای شماست. ۵۵ شما هیچ وقت او را نشناخته‌اید، اما من او را می‌شناسم و اگر بگویم که او را نمی‌شناسم، مانند شما دروغگو خواهم بود، ولی من او را می‌شناسم و آنچه می‌گوید اطاعت می‌کنم. ۵۶ پدر شما ابراهیم از اینکه امید داشت روز مرا ببیند، خوشحال بود و آن را دید و شادمان شد.»

۵۷ یهودیان به او گفتند: «تو هنوز پنجاه سال هم نداری پس چگونه ممکن است، ابراهیم را دیده باشی؟»

۵۸ عیسی به ایشان گفت: «یقین بدانید که پیش از تولد ابراهیم، من بوده‌ام و هستم.»

۵۹ آنها سنگ برداشتند که به سوی عیسی پرتاب کنند ولی از نظر مردم دور شد و معبد بزرگ را ترک کرد و رفت.